

شیطان را دیدم نشسته بر بساط صبحانه و آرام لقمه برمی داشت...

گفتم: ظهر شده، هنوز بساط کار خود را پهن نکرده ای؟ بنی آدم نصف روز خود را بی تو گذرانده اند.

شیطان گفت: خود را باز نشسته کرده ام. پیش از موعد.

گفتم: به راه عدل و انصاف بازگشته ای یا سنگ بندگی خدا به سینه می زنی؟

گفت: من دیگر آن **شیطان** توانای سابق نیستم. دیدم انسان ها، آنچه را من شبانه به ده ها وسوسه پنهانی انجام می دادم، روزانه به صدها دسیسه آشکارا انجام می دهند. اینان را به شیطان چه نیاز است؟

شیطان در حالی که بساط خود را برمی چید تا در کناری آرام بخوابد، زیر لب گفت: آن روز که خداوند گفت بر آدم و نسل او سجده کن، نمی دانستم که نسل او در زشتی و دروغ و خیانت، تا کجا می تواند فرا رود، و گر نه در برابر آدم به سجده می رفتم و می گفتم که: همانا تو خود پدر شیاطینی.
